

چه بر سر از بر که چه بر سر کس
 سازه از بند هم آردم
 سر و قدش چو در بر آید باز
 همچو نور علی بروب از غیر
 خانه دل که در بر آید باز
 ساقیان از شراب شورانگیز
 منزه باد که زانده از فکند
 در خم باره خرقه بر همیز
 دل که خالیست از محبت غیر
 باشد از مهر هوشان لب دراز
 رام شد خنک کنش کز خون
 بسکه خورشید می زودش همیز
 خسته کار کجا شد درین آرز
 جز دلایش به بارگاه قبول
 ناب عشقش که هر دو آید همیز
 هر زمان نشسته دگر بخشد
 تا نشیند کس از جانان
 همچو نور علی ز جان برتر
 چراغ

چراغ نام دلانا کام امروز
 دلم آرام از آن دارد که دارد
 نگاه او که چرخ و شرف خزان است
 بیاد کلخیز بر طرف کلشن
 بیار خفته بیار از بنم غلشن
 بیار در آج روح افزا که نبود
 چو بجز کشتن نام از من
 همه آرزویم در دلم امروز
 دل را دم بدل آرام امروز
 بصحرای دلم شد دلم امروز
 بنوشم باد کلف نام امروز
 که رسم از غم ایام امروز
 امید زنده کن نام امروز
 بجز ازین نشان و نام امروز
 همچو نور علی بر سینه جم
 کز در دست با نند جام روز
 در صبح و نام از کس نیست بخور باز
 بیجوده جام بخوریم از شراب ناز
 نطق که بر صحنه آفر آینه است
 سخن کرده را نشیند در کتب ناز
 صفت که عالم از آنش بجوای
 تا چند نوزدم دل و جان را ناز

Copyright © King Saud University